

مردی که این جاست اسمش را فراموش کرده است.
می گوید مهم این است که گذشته‌ای داشته باشی. اصل قضیه این است.
از یک فلاسک قرمز، چای می نوشد.
سالن انتظار خالی ست، همیشه خالی.
فکر می کند، مردم وقت ندارند، منتظر قطار بمانند.
بچه که بود انشایی نوشت، در یک جمله.
نوشت: مقصود خانه سالمندان است.
مرد بی نام لبخند می زند. به ساعت بزرگ روی دیوار نگاه می کند و به قطارهایی فکر می کند که امروز از
آن ها جا مانده. می گوید، شغل من نشستن روی نیمکت است.
شغل من، جاماندن از قطارها
شغل من فراموش کردن نامم.

مردی که این جاست اسمش را فراموش کرده است.
می گوید مهم این است که گذشته‌ای داشته باشی. اصل قضیه این است.
از یک فلاسک قرمز، چای می نوشد.
سالن انتظار خالی ست، همیشه خالی.
فکر می کند، مردم وقت ندارند، منتظر قطار بمانند.
بچه که بود انشایی نوشت، در یک جمله.
نوشت: مقصود خانه سالمندان است.
مرد بی نام لبخند می زند. به ساعت بزرگ روی دیوار نگاه می کند و به قطارهایی فکر می کند که امروز از
آن ها جا مانده. می گوید، شغل من نشستن روی نیمکت است.
شغل من، جاماندن از قطارها
شغل من فراموش کردن نامم.

آیا نمی توان قطار ابتدای داستان را نماد زندگی و
قطار پایانی را نماد مرگ گرفت؟ مردمی که در قطار
زندگی، جریان دارند و مردی که از قطار مرگ، جا
مانده است.

باید برای تنهایی انسان معاصر گریست؛ انسانی که از
کودکی با ناامیدی زندگی کرده است و در انتها، مرگ را
انتظار می کشد.

کجاست آن که زندگی را به ما تعارف کند؟ آن که
لحظه لحظه می خواهیمش، کجاست؟
کسی نیست بوی بهشت بدهد؟ چه کسی کلمات قرآن را
در دست های ما می ریزد؟ چه کسی...؟
ما منتظریم برگرد!

چه خاطره ای؟! یک انشای تک جمله ای، آن هم مملو
از ناامیدی؛ فردی که از کودکی در اندیشه سرانجام
کار است؛ رفتن به خانه سالمندان.
چه غم انگیز!

درباره قطار صحبت کنیم؛ دقت کن بین قطار،
نشانه چیست؟

مرد «فکر می کند، مردم وقت ندارند، منتظر قطار بمانند.»
، یعنی وقتی برای انتظار ندارند، برای همین سروقت خود
را به قطار می رسانند؛ مردم آن قدر در زندگی غرق شده اند
که فرصتی برای نشستن در سالن انتظار ندارند.

درست است.

فکر می کنم، قطار نمادی از زندگی باشد که انسان ها را
یکسره به خود مشغول داشته است.

و مرد؟

مرد نیز انسانی است معاصر، هویتی ندارد و خود را - چون
دیگران - در زندگی دفن نکرده است. تنها کاری که
می کند (یا بلد است) نشستن در یک سالن انتظار خالی
است.

شاید سالن انتظار، همان خانه سالمندانی باشد که
مرد از کودکی، انتظار آن را می کشیده است.

چه جالب! مرد بی نام، در انتظار مرگ، از فلاسک قرمز
برای خود چای می ریزد.

خوانش داستان

ویژگی های داستان مینی مالیستی عبارت است از:
کوتاه نویسی (با شعار less is more کم هم زیاد
است)؛ طرح ساده و سرراست (کانون طرح معمولاً یک
شخصیت واحد یا یک واقعه خاص است)؛ زمان و مکان
محدود؛ نشان دادن یک واقعه ی بیرونی؛ بیان دغدغه های
کلی انسان؛ تکیه زیاد به عناصر گفت و گو، تلخیص و
روایت و ایجاد تأثیری شگفت انگیز بر مخاطب.

نام افراد، می تواند نماد چه چیزی باشد؟

هویت، تعین؛ شخصیت بدون نام در داستان، می تواند
نمادی از شخص فاقد هویت باشد.

آفرین! هویت، حلقه گمشده و دغدغه انسان امروز
است.

شخصیت داستان، در سطر بعد به مهم بودن گذشته تأکید
می کند و آن را به هویت ترجیح می دهد؛ چرا؟

بین، هر فردی داشته هایش را به نداشته هایش
برتری می دهد و می خواهد بدین وسیله جای خالی
آن را پر کند، اما نکته این جاست که آیا اصلاً
گذشته ای دارد؟

کمی پایین تر به ذکر خاطره ای از دوران کودکی خود
می پردازد.